

در صحنه با ژیل کپل

راز در فرود اسلامی

ماهنامه تاریخ: "در خاورمیانه چه می‌گذرد؟" آنچه می‌بینیم یک کشمکش ملی و سیاسی است، یک جنگ مذهبی است و یا یک درگیری قومی؟

ژیل کپل: قبل از هر چیز یک نزاع ملی است. برداشت فلسطینی‌ها این است که روند آغاز شده در اسلو^۱ یک توافق کاذب است: فلسطینی‌ها یک خودمختاری ظاهری به دست آورده‌اند ولی، در رابطه با آنچه هویت واقعی آنها است، یعنی اعلام یک دولت، کاری انجام نشده و به نظر نمی‌رسد که در شرف تحقق باشد. در ضمن شرایط اقتصادی و شرایط اجتماعی به مرور زمان سخت‌تر می‌شود. به این اعتبار آنچه که می‌گذرد یک مطالبه ملی شدید است. رویدادی که روغن بر روی آتش باشید - رفتن "آریل شارون" در صحن مسجدالاقصی مکانی که ابعاد نمادین مذهبی عمیق دارد و هر دو طرف برهان‌های مذهبی را به کار گرفتند تا خصومتی که با این شدت رها شده بود را توجیه کنند. ولی با این وجود این مورد یک جنگ میان مذاهب نیست. فراموش نکنیم که از این به بعد دو طرف فکر می‌کنند که از طریق درگیری منافع بیشتری کسب می‌کنند تا مذاکره. برای اینکه رهبران هریک از دو طرف با مخالفت‌های داخلی روبرو شده‌اند و احتیاج دارند نفوذ خود را تقویت کنند. در

طرف اسرائیلی، "آهود باراک" محبوبیت خود را رو به نزول می‌بیند و مصلحت او در این است که سعی کند یک اتحاد مقدس در حول خود به وجود آورد.

در میان مخالفت‌های داخلی، سهم مطالبه‌های اسلام به چه میزان است؟ از افزایش نفوذ حماس و نیز اوج‌گیری حملات شهادت‌طلبانه چه تحلیلی دارد؟

حماس و جهاد اسلامی نقش بزرگی در جریان‌ات انتقالی اول، از ماه دسامبر ۱۹۸۷ ایفا کردند. روند صلح و خودمختاری فلسطینی‌ها به عرفات این اجازه را داد که جریان‌ات را در دست بگیرد و سپس با جذب جوانان متعلق به قشرهای مردمی در نهادهای پلیس فلسطین، انرژی‌شان را هدایت کند و اسلام‌گرایانی را تا حدی منزوی سازد. امروز او سعی دارد درگیری با اسرائیلی‌ها را با همکاری با حماس ولی زیر رهبری فتح، تا به این ترتیب مانع اقدامات خودسرانه‌ای شود که او را در موقعیت دشوار قرار می‌دهند. مبارزان اسلام‌گرا نیز تعصب آسانی ندارند، زیرا اگر در مقابل عرفات بایستند باعث تضعیف او در مقابل اسرائیلی‌ها خواهند شد و در این موقعیت بحرانی باید جوابگوی تهمت به خیانت شوند.

در جناح فلسطینی‌ها و همچنین اعراب، سرخوردگی حاصل از نتیجه نگرفتن از روند صلح نیز موضوعی است که خود تبدیل به یک مسئله زرف سیاست داخلی شده است؛ زیرا سران عرب با تأیید فرایند اسلو، حساب را کرده بودند که می‌توانند در خلاف جهت افکار عمومی‌شان که به طور عمده ضد اسرائیلی است حرکت کنند و فکر می‌کردند مزایای اقتصادی حاصل از برقراری صلح به آنها این اجازه را خواهد داد که توزیع ثروت بهتری را در جامعه‌شان سامان دهند ثروت انجام دهند و به این وسیله موقعیت خود بر قدرت را تضمین کنند. ولی هنوز خبری از این مزایا نیست و این حکومت‌های مستبد، که تأکید می‌کنم، در مبارزه بر علیه تندروترین گروه‌های اسلام‌گرا پیروز شده‌اند، نتوانستند برای مردم‌شان چیزی را که انتظار داشتند بدهند و سرخوردگی‌شان را شدیدتر کرده‌اند.

شما به سوریه و عراق فکر می‌کنید؟

بله و همچنین به مصر، اردن و لبنان. همه اینها می‌توانند امروز در مقابل افکار عمومی‌شان مواضعی قاطعانه اتخاذ کنند. هرچند به شکلی کاملاً نسبی، چرا که به نظر من می‌رسد که همه این مواضع‌گیری‌ها خیلی حساب‌شده هستند. برداشتی که من از آنچه که می‌گذرد دارم این است که دو

طرف سعی دارند قبل از اینکه دوباره دور میز مذاکرات بنشینند، موقعیت مناسب‌تری برای خود تعبیه ببینند تقسیم کنند.

آیا منطق مذاکره پیروز خواهد شد؟

چیزی که تغییر نمی‌کند برتری قاطع نیروی نظامی اسرائیل است (نیروهای نظامی عرب به دلیل فروپاشی شوروی دیگر توان تجهیزاتی سابق را ندارند). برگ اقتصادی برنده اعراب "اوپک" است که با توجه به بالا بودن قیمت نفت شاید بتواند نقشی مانند آنچه در سال ۱۹۷۲ ایفا کرد، بازی کند. در آن سال برتری نظامی اسرائیل، پس از یک عقب نشینی ابتدایی، کاملاً آشکار بود ولی با فشار کشورهای صادر کننده نفت، اسرائیل مجبور شد طریق مذاکره را در پیش بگیرد که در نهایت منجر به بازدید "سادات" در سال ۱۹۷۷ از قدس، ملاقات در کمپ دیوید در سال ۱۹۷۹ و بازپس دادن صحرای سینا به مصر شد. من فکر می‌کنم که مانند آنچه که در گذشته اتفاق افتاد، هدف درگیری‌های کنونی نابود کردن حریف نیست بلکه مرعوب کردن اوست قبل از از سر گرفتن مذاکرات. این دوره درگیری چه مدت زمانی طول خواهد کشید را نمی‌دانم ولی در نهایت تنها راه حل مذاکرات است و همه دست اندرکاران این را می‌دانند.



شما یادآور شدید که دولت‌های مستبد عرب جنبش‌های اسلام‌گرا را سرکوب کرده‌اند. اما افکار عمومی آنها که هر روز آشکارتر این حکومت‌ها را زیر سؤال می‌برند، آیا پیگیر مواضع رهبران‌شان خواهند بود؟ آیا امکان رشد خشونت ضدصهیونیست جنبش بنیادگرایی مذهبی که دیگر نه به واسطه رهبران کشورها بلکه با آمدن در خیابان اعلام موضع کند، وجود ندارد؟ افکار عمومی و یا جراید می‌توانند مواضع شدیداً خصمانه‌ای اتخاذ کند. شعارهایی که امروز و در کشورهای عرب در مورد اسرائیل به کار می‌برند، ضدصهیونیستی را که ما در اروپا شاهد بودیم به یاد می‌آورند. با این وجود نظر من این است که این ضدیت با صهیونیسم فقط تا حدودی جنبه‌ای مذهبی دارد. در آن وجه ملی‌گرایی نیز هست. همانطور که ضدیت با صهیونیسم در اروپای قرن نوزدهم چندسویه بود.

زمانی که جنبش‌های اسلام‌گرای این دوران در سال‌های دهه هفتاد میلادی پدید آمدند، بی‌شک در برنامه خود مبارزه با اسرائیل به طور اخص و یهودی‌ها به طور کلی را گنجانده‌اند، ولی آمیخته با چیزهای دیگر و آن هم با اولویت کم‌تر. این مبارزه در واقع مبارزه آنها نبود. این مبارزه در بطن ملی‌گرایی عرب و تبلیغات حکومت‌های مستبد پس از دستیابی به استقلال بود و جنبش‌های اسلامی خواستار سرنگونی همین حکومت‌ها هستند. من به یاد دارم که قاتلان "سادات" می‌گفتند که جنگ برضد اسرائیل عمل والایی است ولی اگر پیروزی قرار باشد به یک امیر کافر منفعت برساند یک نیمه پیروزی خواهد بود. بر مبنای منطق، دشمن نزدیک و دشمن دوردست، می‌باید ابتدا با دشمن نزدیک تصفیه حساب کرد و سپس به دشمن دور دست پرداخت.

یک دشمن دوردست ولی به هر حال دشمنی که باید بالاخره نابودش کرد؟

بله، بدون تردید، ولی چیزی که به همان اندازه تردیدی در آن نیست این است که تجدید حیات ضدیت عرب و اسرائیل، در جناح اعراب، به حکومت‌هایی که هم‌اکنون مستقر هستند منفعت می‌رساند. بی‌شک تعدادی از گروه‌های اسلام‌گرا سعی خواهند کرد دست را پیش بگیرند، اعلام کنند که رهبرانی که با اسرائیل قراردادی را امضا کرده‌اند، خائن هستند. ولی آیا واقعاً این شعارها خواهند توانست مردم را بشورانند؟ من فکر نمی‌کنم.

برگردیم به نظریه اسلام‌گرایی، این جنبش‌ها که در دهه هفتاد میلادی ظهور کردند، از آن زمان چه برنامه سیاسی‌ای داشته‌اند؟ وقتی بر مسند قدرت می‌نشینند، چه جامعه آرمانی‌ای را می‌خواهند برقرار کنند؟

تمام مسئله همین است، در واقع آنها موفق نشدند تعریف دقیقی از این مسئله ارائه دهند. تلقی‌شان این است که حکومت‌هایی که پس از دستیابی به استقلال برقرار شده‌اند، خواه سلطنتی، خواه نظامی یا سوسیالیست سابق و لیبرال یا هر چیز دیگر به جای اینکه یک دولت اسلامی برقرار کنند و شریعت را اجرا کنند، قوانینی که مبنی بر میل خودشان بوده را بر جامعه حاکم کرده‌اند. اینک به جای دولت‌های مستبد - حتی اگر هم بتوانند این جا و آن جا تظاهر به دموکراسی کنند - به جای آنچه که انحراف‌نخبگان در قدرت تعبیر می‌شود، هدف، برقراری دولتی است که شریعت را اجرا کند. اینجا است که مسئله‌ای که به آن اشاره گردید، مطرح می‌شود: اجرای شریعت معنای روشنی ندارد. پیروان این جنبش‌ها از قشرهای متفاوت اجتماعی هستند با آرزوها و امیال مختلف و درباره این که شریعت چگونه باید اجرا شود، اتفاق نظر ندارند. اجرای شریعت می‌تواند بیانگر همه چیز و هیچ چیز باشد و پیروان این جنبش‌ها که از قشرهای ناهمگن جامعه و با آرزوهای مختلف برخاسته‌اند، بر روی این موضوع اساسی اتفاق نظر ندارند.

اسلام‌گرایان چه کسانی هستند؟

در یک طرف جوانان شهرنشین تهیدست که در اجرای شریعت، مساوات، به‌هم‌ریختن سلسله مراتب اجتماعی، پیدا کردن کار و مقام اجتماعی، شأن و غیره را می‌بینند و همراه با این افراد، کودکان خیابانی و نیز بی‌سرپناهان. از طرف دیگر طبقه متوسط مذهبی، که از قدرت سیاسی و اقتصادی از زمان استقلال، کنار گذاشته شده و قصد دارد برای سرنگونی حکومت از بسیج مردمی استفاده کند. قشر نخبه‌ای که مایل است جای آنهایی که بر مصدر قدرت هستند را بگیرد بدون آنکه سلسله مراتب اجتماعی را درهم‌بریزد.

در سال ۱۹۷۹ "امام" خمینی موفق شد این دو مؤلفه را گرد هم آورد تا انقلاب در ایران پیروز شود. پس از آن این دو باز از یکدیگر جدا شدند. در الجزایر و یا در مصر، بعد از اینکه مسیری را با هم طی کردند، رو در روی یکدیگر قرار گرفتند. هنگام جنگ داخلی الجزایر این رودرروی بسیار شدید بود زیرا به غیر از درگیری میان ارتش و اسلام‌گرایان و پیروان‌شان، شاهد درگیری به همان اندازه خونین میان "ارتش نجات اسلامی" و "گروه‌های اسلامی مسلح" که به ترتیب، نماینده طبقه متوسط مذهبی و جوانان تهیدست شهری هستند، هدف اولی از مبارزه به دست

آوردن موقعیتی بود که بتواند با قدرت معامله کند. نیروی دوم برای آن که به او هم سهمی از این معامله برسد، منی تندروانه‌ای اتخاذ کرد. در ابتدا، در سال‌های دهه هفتاد میلادی، هواداران اسلام نسل جوانی بودند که دوران مبارزات برای استقلال را ندیده بودند، آنهایی که به سن بیست سال رسیده بودند چشم‌اندازی را متصور می‌شدند که هیچ‌گاه جز در دوران پیامبر (ص) تحقق نیافته بود. از نظر آن‌ها چهارده قرن تاریخ جوامع مسلمان، چهارده قرن رو به زوال بود و می‌بایست به دوران پیامبر (ص) رجوع کرد...

این یک شعار گسستگی بود که با نسلی مطابقت داشت که خود او در موقعیت گسیخته از نسل قبلیش بود. اولین نسلی که به طور گسترده خواندن و نوشتن را آموخته بود، به طور گسترده شهرنشین بود، پس از استقلال به دنیا آمده بود و هیچ اهمیتی به مشروعیت نخبگان در قدرت نمی‌داد.

و سی سال بعد...

واضح است که دیگر در آن موقعیت نیستیم. در حال حاضر شاهد یک روند تغییر از نقطه نظر ساختار جمعیت در کشورهای عرب هستیم. به دلیل کاهش آهنگ زاد و ولد از موقعیت انفجاری که قشر جوان بی‌پناه که از لحاظ تعداد بسیار فراوان‌تر از نسل مسن‌تر بود، خارج شده ایم. دیگر اینکه جنبش‌های اسلامی دیگر آرمان‌هایی که هیچوقت تحقق نیافته است را سرلوحه کار خود نمی‌دهند، نمونه‌های سودان، طالبان در افغانستان، جلوی چشم آن‌هاست...

آیا افکار عمومی در کشورهای مسلمان به این مسائل اشراف دارند؟

این یک امر مسلم است که هیچکس نمی‌تواند با هدف تکرار انقلاب ایران یا افغانستان مردم را بسیج کند. اثر معکوس خواهد داشت؛ طالبان ایجاد انزجار می‌کنند. اضافه بر این، هرچند مسئولیت بروز موج خشونت در الجزایر به عهده همه جناح‌ها است، اما اسلام‌گراهای تندرو به طور اخص این بار را بر دوش می‌کشند. به همین دلیل عامل آرمانی، عامل بسیج کارآمدی خود را از دست داده است.

بنابراین آن چیز که مشخصه دوران حال است تجزیه قدرت نفوذ اسلام‌گرایان است. خشونت سرانجام منجر به ایجاد واژه نزد طبقه متوسط مذهبی شده است، او امروز به دنبال ائتلاف، نوعی توافق با نخبگان حاکم است تا در جست‌وجوی ائتلاف با تهی‌دستان علیه نخبگان است. برای اینکه، به طور مثال در الجزایر، آن زمان که دولت خود را عقب کشید، طبقه متوسط اولین قربانی باج‌گیری،

اخاذی و همه نوع بزهکاری جوانان تهری دست شهری‌ای شد که به حال خود رها شده بوده‌اند تا به همین اعمال دست بزنند.

امروز جوامع مدنی کشورهای مسلمان چه آرزویی دارند؟ تحقق ساختار دموکراتیک. برای اینکه ما در عصر تلویزیون ماهواره ای و اینترنت زندگی می‌کنیم و به دلیل ارتقاء کلی سطح معلومات، اکثریت خواهان ورود به عرصه سیاسی هستند. ما این را به خوبی از طریق موفقیت چشمگیر برنامه تلویزیونی ماهواره ای که از قطر برای الجزایر پخش می‌شود، شاهد هستیم. در این تلویزیون می‌توان در مورد همه چیز بحث کرد به غیر از قطر، ولی قطر مورد توجه هیچکس نیست مگر اهالی قطر! - و امروز تلویزیون ماهواره‌ای پدیده ارتباط جمعی شماره یک دنیای عرب است. برای اینکه این جوامع تغییر کرده‌اند، خیلی بیش‌تر از سی سال پیش به فرهنگ‌های دیگر و تمدن جهانی دسترسی دارند. آنها حکومت‌های مستبد را عتیقه می‌دانند.

از طرف دیگر، در تعدادی از کشورهای عرب در مرحله گذار از نسلی به نسل دیگر می‌باشیم. در مراکش محمد ششم به جای حسن دوم آمده است، در اردن عبدالله دوم به جای حسین، در سوریه بشار به جای حافظ اسد، در لیبی قذافی پسرش سیف‌الاسلام را برای جانشینی خود آماده می‌کند همانگونه که عراق همه این جوانان رئیس دولت به طور وسیعی در معرض فرهنگ جهانی بوده‌اند. بشار اسد از لندن برگشته و در آنجا تحصیلات پزشکی می‌کرده است، محمد ششم به



زندگی در پاریس عادت دارد و عبدالله دوم از طرف مادر انگلیسی است. اینها همه رئیس‌هایی هستند که با رهنمود خوب یا بد، اطمینان دارند که برای باقی ماندن در قدرت باید سامانه سیاسی را آزاد سازند. ولی در عین حال برای این آزادسازی روندی بسیار پیچیده پیش روی آنها است، برای اینکه هیچ ضمانتی نیست که این آزادسازی نتیجه ای معکوس آنچه که انتظار دارند ندهد، در هر صورت مشروعیت‌شان پادشاهی است و این می‌تواند در نهایت مسئله ساز شود... آیا عاقبت اصرارشان بر اصلاحات، همانند گرجاچف، باعث خواهد شد که تحرک این فرایند از آنها پیشی بگیرد؟

کشورهایی که ذکر کردید، مراکش، سوریه، لیبی و عراق، آیا کشورهایی هستند که در آنها مطالبه‌های اسلامی چشم‌پوشیدنی است؟

در مصر اسلام‌گراها از طریق اخوان المسلمین که در انتخابات ماه نوامبر گذشته موفق شد نماینده به مجلس بفرستد دست آورد، حضور قانونی دارند. در کشورهای دیگر، فکر می‌کنم که دیگر تحرک ده سال پیش را ندارند. در مراکش در این اواخر چند تظاهرات بزرگ برگزار شد، در بهار اسلام‌گراها موفق شدند در کازابلانکا بر علیه تغییر وضع قانونی زن تظاهرات برگزار کنند. ولی تظاهراتی که در ماه اکتبر در رباط برای پشتیبانی از فلسطینی‌ها بود و بزرگترین تظاهرات در تاریخ این کشور محسوب می‌شود، تحت رهبری آنها نبود. آنها در این تظاهرات شرکت کردند؛ به طور اقلیت و بدون اینکه موفق شوند تظاهرات را به دست بگیرند. البته این به این معنی نیست که از بین رفته‌اند. در ترکیه اسلام‌گراها بین ۷٪ تا ۲۱٪ آرا را می‌آورند. در فرانسه زمانی که حزب کمونیست در اوج خود بود یک‌چهارم آرا را به دست می‌آورد. فرانسه تبدیل به کشور کمونیست نشد - رأی‌دهندگان به حزب کمونیست آرام آرام جذب فرهنگی شدند که در آن دموکراسی گریزناپذیر است، و از حزب جدا شدند. تندرو شدن برخی از گروه‌های چپ تنها یک پدیده کوتاه مدت بود که تغییری در روند بنیادی این پدیده به وجود نیاورد.

یعنی به نظر شما جنبش‌های اسلام‌گرا به حضور مهم خود در کشورهای عرب ادامه خواهند داد ولی با تحرک کمتر؟

این دقیقاً آن چیزی است که من فکر می‌کنم. با وجود این نمی‌توان در مورد توانایی آنها پیشداوری کرد، از طریق پیمان‌های مختلف، با بدست آوردن توافقات، موقعیت‌شان می‌تواند بهتر شود، ولی به نظر می‌رسد منطق انقلابی دیگر جوابگو نیست. مورد مراکش بسیار جالب است برای

اینکه در این کشور در برابر احزاب سیاسی فراموش شده، جنبش‌های اسلامی به نظر یک نیروی مهم می‌آید؛ در عین حال اسلام‌گرایان مراکش باید تا حد زیادی خود را معتدل نشان دهند تا موفق به جذب طبقه متوسط شوند.

به چه معنی؟ در چه زمینه‌ای کوتاه خواهند آمد؟

مثال زبان را در نظر بگیریم. برای ارتش نجات اسلامی، در الجزایر، زبان فرانسه زبان کفر، استعمار، دشمنان اسلام و انزجار بود. در مراکش عبدالسالام یاسین، رهبر اسلام‌گراها، خودش بازرگ کل زبان فرانسه بوده است و دختر او نادیا تحصیلاتش را در مدارس فرانسوی مراکش انجام داده، مرتب به این زبان مکالمه می‌کند تا نزد نخبگان مملکتش معتبر باشد... این مشخصه مهمی است: اسلام‌گراها در مراکش می‌خواهند جذب طبقه حاکم شوند و نه آنکه آنها را از میان بردارند.

شاید این یک تاکتیک است، یک استراتژی نفوذ شناخته شده ولی آنگاه که به قدرت رسیدند چه ضمانتی هست که همچنان مسالمت‌آمیز باشند؟
از مرحله‌ای که آغاز به مذاکره می‌کنیم، خطر را می‌پذیریم، با حریف مخلوط می‌شویم و



خلوص ایدئولوژیک‌مان در معرض واقعیت چاره‌اندیشی قرار می‌گیرد، بخصوص زمانی که حریف برتر نیستیم. به طور مثال در الجزایر، وزیر کار که باید بسته شدن کارخانه‌ها و بی‌کار شدن کارگران را مدیریت کند، از افراد حزب معتدل اسلامی حماس است. این را به این منظور گفتم که یک بار که پذیرفتند وارد قدرت شوند، گاهی در مقابل آزمون‌هایی قرار خواهند گرفت که نمی‌توانند [از آن] بدون آسیب بیرون بیایند.

بازگردیم به الجزایر؛ با وجود امیدهایی که به قدرت رسیدن بوتفلیقه به همراه آورد، کشتار

خاتمه نیافت؟

درست است. در مناطق روستایی و کوهستانی چند مورد عمل خشونت آمیز اتفاق افتاده است. پس از غروب آفتاب، مردم از رفتن در جاده‌های خارج از شهر اجتناب می‌کنند. ولی وضعیت در شهرهای بزرگ، الجزیره، اوران، کنستانتین... آرام است. دیگر در منطق جنگ داخلی به سر نمی‌بریم و اینکه بخشی از سرزمین زیر کنترل گروه‌های مسلح قرار بگیرد. اینها در حال حاضر نیروی خیلی محدودی هستند و دیگر توان اینکه قدرت را در دست بگیرند ندارند. ولی دولت الجزایر همچنان تعداد زیادی نفرات مسلح در صحنه نگاه داشته است. به غیر از پلیس و ژاندارمری، گارد شهرستان و میهن پرستان، مسلح در دهات حضور دارند.

اسلام‌گرای الجزایر هنوز پشتیبانی بخشی از مردم را دارند و یا برعکس، مردم آنها را به

دلیل اجحاف‌هایی که می‌کنند طرد کرده‌اند؟

کشتارها انزجار بسیار بزرگی را برانگیخته است. در ضمن در دولت الجزایر چند نفر حضور دارند که نزدیک به حوزه نفوذ اسلام‌گرایان هستند. به طور مثال حزب حماس محفوظ نحنا و تعدادی از وزرای سابق که با جریانات مذهبی تندرو همدلی داشتند. به من اجازه دهید حکایتی تعریف کنم: ماه فوریه گذشته که به الجزایر رفته بودم، به دیدن نحنا رفتم و آنجا عکس‌های شهدا که در راه پله آویزان بود مرا تحت تأثیر قرار داد. استفاده کلمه "شهید" در الجزایر برای کسانی که در جنگ برای استقلال، میان سال‌های ۱۹۵۴ و ۱۹۶۲، قربانی ارتش فرانسه شده بودند، مرسوم است. ولی تصاویری که می‌دیدم خیلی جوان تر از آن بودند که در آن جنگ‌ها شرکت داشته باشند. آنها مبارزان حماس بودند، یا اگر مایلید اسلام‌گرایان بورژوا که توسط گروه‌های اسلامی تندرو کشته شده بودند! در نتیجه، حتی در الجزایر حوزه نفوذ اسلام‌گرایی، تنش‌ها و تضادهای شدیدی را در بطن خود دارد.

در ایران که بیش از بیست سال است اسلام‌گرایان بر قدرت هستند، تراز اعمالشان چگونه است؟

در آنجا نیز در یک طرف گروهی داریم که محافظه‌کار نامیده می‌شوند و در طرف دیگر گروهی نزدیک به رئیس‌جمهور خاتمی که امروز اکثریت را در مجلس دارد و اصلاح‌طلب نامیده می‌شوند. وانگهی اصلاحات محتاطانه، صرفاً برای ایجاد فضای بازتری در نظام، تقلیل قدرت حکومت، برقراری روابط دیپلماتیک و اقتصادی با غرب، همه اینها با دردست داشتن کنترل روند اصلاحات، که در نتیجه خیلی آرام است. به قدری آرام که نتیجه بسیار ناچیز به نظر می‌رسد و در هنگام انتخابات آتی ریاست جمهوری در بهار ۲۰۰۱، ممکن است خاتمی به سختی بتواند مردم را به حول خود گرد آورد، چرا که خیلی‌ها منتظر یک روند ملموس دموکراتیک شدن، هستند.

آیا در ایران خصومت در قبال غرب هنوز در افکار عمومی شدید است؟

این انکارنشدنی است ولی این خصومت با شیفتگی به نحوه زندگی غربی هم زیستی دارد. در ایران مانند هر جای دیگر، خیلی‌ها مایل به سفر به آمریکا یا داشتن همزمان پاسپورتی از یک کشور غربی هستند. همین احساس در میان مردم مغرب در رابطه با فرانسه وجود دارد.

آیا فروپاشی شوروی باعث اوج‌گیری اسلام‌گرایی در آسیای میانه شد؟

چنین حدس زده می‌شد. من تا حدی شک دارم. در آسیای مرکزی سران سابق کمونیست در قدرت ماندند و تبدیل شدند به سران استقلال‌طلب، مستبد، فاسد، نالایق و مخالف برقراری دموکراسی. جنبش‌های اسلامی به دلیل این وضع رشد کرد. اما آیا بدین معنی است سطح کوره زمین را فرا خواهند گرفت؟

چینی آخرین تناسخ جهادهایی است که از افغانستان، بوسنی و کشمیر، پی در پی داده‌اند. فکر نمی‌کنم که این تواتر آینده درخشانی داشته باشد. فراموش نکنیم که اگر جهاد در افغانستان پیروز شد به این دلیل نیز بود که سی‌آی‌ای و کشورهای عرب حاشیه جنوبی خلیج فارس برای مسلح کردن و کمک مالی دخالت گسترده‌ای کردند تا شوروی را مغلوب سازند.

با این وجود، طالبان که در افغانستان قدرت را دارند، پشتیبانی مقاومت چچنی‌ها در مقابل ارتش روسیه را می‌کنند؟

بله. از جنبش چچنی‌ها پشتیبانی می‌کنند ولی توان توسعه جنبش طالبان در خارج از مرزهایش ضعیف است. افغانستان خارج از داد و ستد مواد مخدر و قاچاق منابع ناچیزی دارد و قدرت بزرگی نیست.

ولی آیا یک جامعه اسلامی هست؟

بیشتر یک جامعه قبیله‌ای است که در آن دهات شهر را تسخیر کرده‌اند، و عملاً بدون دولت.

با این وجود جامعه را کنترل می‌کنند، توانسته‌اند سرکوب‌گرانه‌ترین قوانین مذهبی را با زور تحمیل کنند؟

بله. در کابل کاملاً به چشم می‌خورد. زنان زیر روپنده که گدایی می‌کنند، مردان با ریش‌های بلند و بازاری که در آن هر نوع موزیکی ممنوع است...

اخیراً در فرانسه تهدیدهایی علیه کنیساها شده است. شما این را چگونه تعبیر می‌کنید؟ آیا این‌ها پدیده‌های مذهبی هستند یا بیانگر تضادهای اجتماعی؟

احتمالاً مخلوطی از دلایل مختلف. اولاً، این موارد روشن نشده‌اند، آنهایی که تا به حال به عنوان مسئول این اعمال شناخته شده‌اند، به طور عمده جوانان بی پناهی بوده‌اند که اصل و نسب‌شان از آفریقای شمالی است و به این گونه همبستگی خود را با فلسطینی‌ها به‌نمایش گذاشتن برای آن‌ها نوعی ابراز وجود است که نشان دهند هستند و باید به حرف آنها گوش داد. آنها دنباله‌رو چیزهایی بودند که در تلویزیون می‌دیدند و بدون اینکه متوجه باشند چه می‌کنند همان چیزهایی را که می‌دیدند تقلید و تکرار می‌کردند. فکر نمی‌کنم که این مورد یک جنبش بنیادی تضاد در زمینه اجتماعی و یا مذهبی، میان مسلمانان و یهودیان فرانسه باشد.

پس شما فکر نمی‌کنید که ما شاهد رشد تعصب مذهبی یا نژادی هستیم؟

من فکر نمی‌کنم، که موضوع یک جنگ مذهبی باشد.

این که حومه شهرها مهد رشد خواست‌های نژادی است، چطور؟

فکر نمی‌کنم. این خطر در اوایل دهه نود میلادی بود ولی به نظر من می‌رسد که امروز در میان حومه‌نشینان نخبگانی پیدا می‌شوند که شروع به مشارکت در زمینه اجتماعی و سیاسی فرانسه و اروپا کرده‌اند و این برای دیگران یک نمونه به عنوان مظهر امکان موفقیت خواهد شد.

در مکان‌هایی غیر از کشورهای عرب و آسیای میانه نیز اسلام‌گرایی وجود دارد. در فیلیپین یک جنبش اسلام‌گرا مسئولیت گروگانگیری اخیر در جزیره حولو (سولو) را به عهده گرفته است.

بله ولی اگر بخواهیم دقیق‌تر باشیم باید بگوییم یک جنبش اسلام‌گرا که نقش واسطه را برای یک جنبش استقلال‌طلب یا خودمختار مسلمان جنوب فیلیپین بازی می‌کند و موقعیت اجتماعی اسفناکی دارد، این کار را کرد. این جنبش هم از طرف عربستان سعودی کمک مالی دریافت می‌کرد و هم از طرف قذافی و کارش به بزهکاری کشیده شد، در عرف دزدهای دریایی منطقه و از اسلام‌گرایی برای پوشش بزهکاری خود استفاده کرد.



و در آندونزی، تنش‌های مذهبی به اندازه ای بود که شاهد کشتار هزاران مسیحی شدیم؟ درست است در جزایر ملوک و سلبیز (سولاویزی) کشتار شد. این نتیجه چیزی است که در آنجا کوچ نامیده می‌شود. به این دلیل که جزیره "جاوا" که بیش از حد جمعیت دارد و اکثریت ساکنین مسلمان هستند، بخشی از جمعیتش به جزایری که جمعیت بسیار کمتری دارند و اکثریت ساکنین آنها مسیحی هستند، منتقل شدند. این جمعیت مسیحی از ورود مسلمانان چندان استقبالی نکردند و در نهایت به برخوردهای قومی منتهی شد که رنگ مذهبی گرفت. در آنجا کشتار مسیحیان روی داد اما مسلمانان نیز به قتل رسیدند.

پس برای نتیجه‌گیری، گروه‌هایی هستند که مطالبات اسلامی دارند ولی رو به رشد نیستند؟ همین طور است. به نظر من ما از منطق پیروز این جنبش‌ها که در دهه هشتاد میلادی غالب بودند خارج شده ایم.

در مقابل، در دهه‌های هفتاد و هشتاد میلادی، در کشورهایی که خطر از همه جا بیشتر بود، تجربه به دست گرفتن قدرت باعث فروکش کردن ایدئولوژی، اگر بتوانیم آن را به این اسم بنامیم، شده است؟

بله اسلام‌گراها در قدرت، بخصوص در ایران یا سودان، امروز وارد یک روند معامله سیاسی شده‌اند. چیزی که لزوماً از اسلام‌گرایی آن‌ها نمی‌کاهد اما اعتماد به نقض آن‌ها را نسبت به ده بیست سال پیش کاهش خواهد داد.

اینکه ضعیف‌تر شده‌اند آیا به این دلیل است که پشتیبانی پایه خود را از دست داده‌اند؟ بله من این‌طور فکر می‌کنم. به نتایج انتخابات در ایران نگاه کنید ریاست جمهوری و مجلس.

آیا عوامل بیرونی در این امر دخیل نیستند؟

در دهه هشتاد میلادی، میان ایران و عربستان سعودی رقابت شدیدی برای حاکم شدن بر حوزه نفوذ اسلام‌گرایی در تمام دنیا وجود داشت. ولی پس از جنگ ایران و عراق و ترک مواضعه در سال ۱۹۸۸، ایرانی‌ها دیگر در فکر صدور انقلاب نیستند. در سال ۱۹۸۹، در اوج جنبش، این سعودی‌ها بودند که پیشی گرفتند. سپس، پس از جنگ خلیج فارس، سعودی‌ها موضوع انتقاد

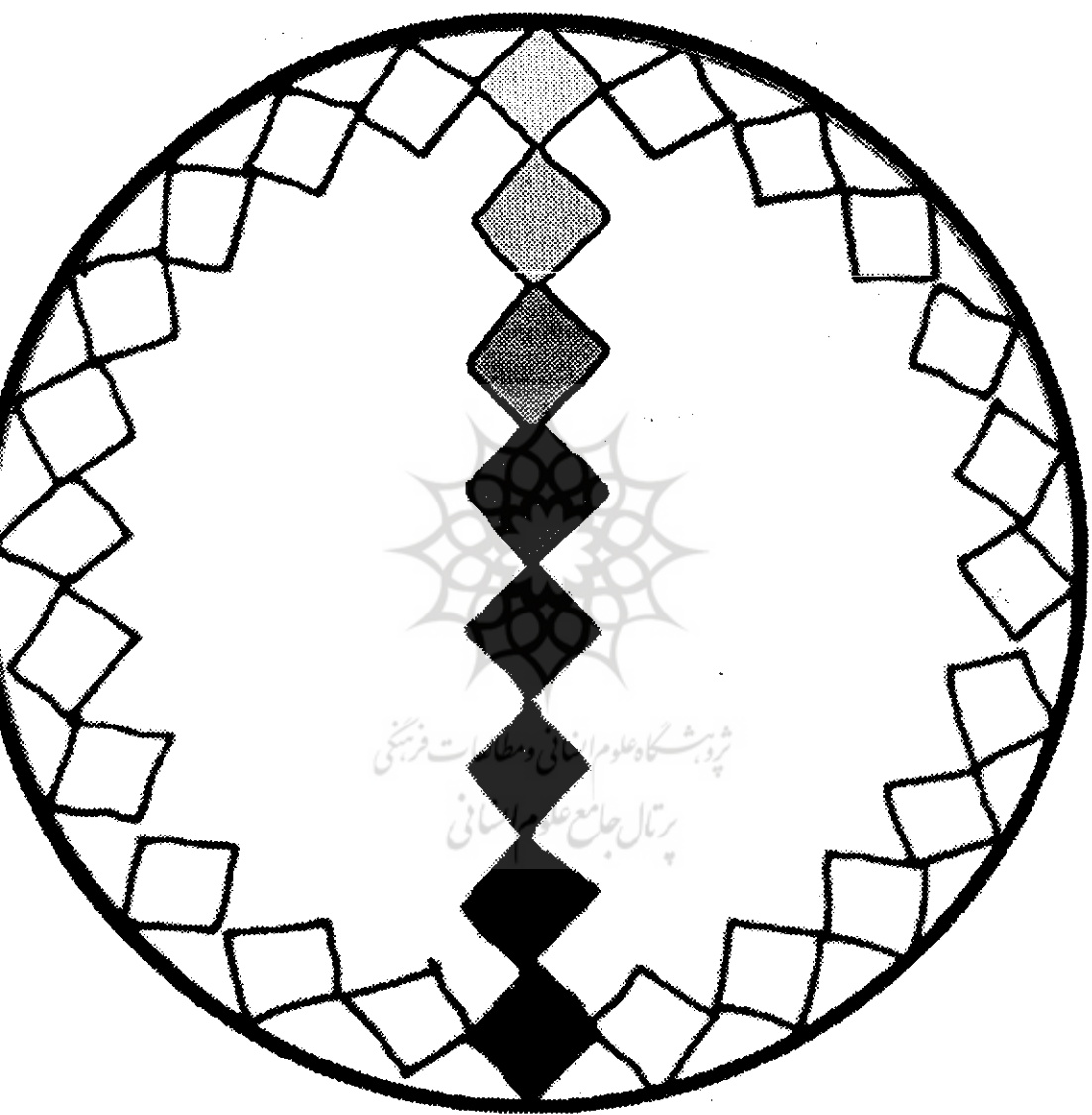
تندروها فرار گرفتند چرا که پشتیبانی آمریکا را داشتند. سعودی‌ها تأمین مالی را قطع کردند که این خود دلیلی بر افت این جنبش‌ها شد.

و از جنگ خلیج فارس تا به حال، از نقطه نظر انسجام این جنبش‌ها، کارها نظم پیدا نکرده است؟

نه. مراکزی اینجا و آنجا هست ولی توافقی بر سر استراتژی ای که باید دنبال کرد نیست. برای مثال در لندن یک عده پراکنده تندرو هستند که به مقدار زیاد از واقعیت دنیای اسلام -در کل- دور هستند. بی‌شک منتظر نوبت‌شان می‌باشند. ولی امروز آن چیزی که رواج دارد تفرقه و نداشتن جرأت است، و آن چیزی که لازم است قبول دنیا است آن گونه که هست، یعنی دنیایی جهانی شده، و غربی شده. که در آن جوانان تحصیل کرده کشورهای مسلمان جای خود را از طریق دموکراسیزه شدن کشوری که در آن اقامت دارند، پیدا خواهند کرد.



شؤءشكاه علوم انسانی ومطالعات فریبگی
پرتال جامع علوم انسانی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی